

# آقای سعید راد! این ابراز پشیمانی نیست!

**آفتاب یزد** – **رضا بردستانی**: این را به پای شانس او بگذاریم یا سرنوشت؛ چندان تفاوتی نمی‌کند اما، «احمدسعید حق پرست راد» یا نام هنری «سعید راد» در کودکی ساکن کوچه روشنفکران (کوچه فردوسی – تجریش)، همان کوچهای که جلال آل احمد، نیما یوشیج، علی آزاد و داریوش فریعی خانه داشتند، بوده است. او خودش می‌گوید: «با «شراکیم یوشیج» دوست بودم.» بولینگ باز قهاری می‌شود اما بالاخره بعد از بارها پاسخ منفی، سا بازی در فیلم «فاتحان صحر»، کاری از محمد زرین دست (۱۳۵۰) بازیگری را آغاز می‌کند.

به سهم خود، سعید راد را که شریک زندگی‌اش گفته بود از او جدا شدم چون: «سخت گیر و حسود بود!» تنها در «عقاب ها» به حافظه سپردم. اما او ۶۹ فیلم دیگر نیز در کارنامه‌اش دارد به گواه گفته ی خودش که: «هن ۷۰ فیلم پشتم است.»

این روزها، «سرپال دل» ساخته ی «منوچهر هادی» زیر تیغ تیز منتقدان و مخاطبان است کارگردانی که می‌گوید در «مشافه» ساختن، گوی سبقت را از همه بریابد. به کوشش و فروش توده ویژه‌ای دارد و تا امروز نیز فیلم‌های پرفروشی را عرضه کرده است: «رحمان ۱۴۰۰»، «آینه بغل»، «من سالوادری نیستم» و… منوچهر هادی در ژانری که برای خود برگزیده با دیدگاه‌هایی که دارد کارگردان – کمپانیب – موفقیت یافته، اما از بخت بد، سرپال «دل» در تیرس حاکمی مخاطبان قرار گرفته و پیش مهمی از طعنه و کنایه‌های شبکه‌های مجازی، مستقیم به هادی و سرپال «دل» مربوط است.

در سی و نهمین قسمت سریال دل، وقتی «خسروخان» ناگهان از «کسا» بیرون می‌آید و چند پرسسترار را «تاک اوت» می‌کند، مخاطبان شوک زده را و می‌دارد تا هرچه در دل نهفته بودند را

<div><div><span><span></span></span></div><span><b>نقد فیلم</b></span></div>
<b>دلمان از دیدن «دل» به درد آمد</b>
<div><ul style="list-style-type: none"><li><span>شادان کریمی</span></li><li><span>جامعه شناس</span></li></ul></div>

چند وقتی است که چهارشنبه‌ها سرپال «دل» منتشر می‌شود که انتقادات بی‌شماری هم به همراه داشته است. با این حال به دلیل حواشی به وجود آمده لازم دانستم مطالبی را در این خصوص ذکر کنم.

سریال «دل» پر از باگ‌های داستان نویسی و شخصیت‌سازی بود و به قدری داستان این سریال را کش داده بودند که اگر قسمت‌های زیادی از این سریال را نمی‌دیدید باز هم متوجه محتوای داستان می‌شدید و در اصل چیزی از دست ندها بودید. با این همه در برخی شخصیت پردازی‌ها به قدری اغراق صورت گرفته بود که به طور واضح به شعور مخاطب توهین می‌کرد، پدری که با صورت اصلاح شده مثل رستم که کسای بیرون می‌آید و از همان ابتدای امر شروع به زد و خود می‌کند و یا خواهری که شیطان صفتانه کمر به نابودی خواهر ناتنی‌اش بسته و مادری که به دلایل واهی چشمش را بر تجاویز به نادختری‌اش می‌بندد، همه و همه به قدری اغراق شده عنوان شده بود که شعور مخاطب را به بازی می‌گرفت و دلمان را به درد می‌آورد.

هنر پیشه‌ای با پشتوانه ۷۰ فیلم که فیلمنامه نمی‌خواند و قرارداد می‌بندد

در میان بگذارید.



بر زبان بیاورند، این حق مخاطب است حتی اگر برخی با ادبیاتی سخیف هادی و سرپال «دل» را نواخته باشند. در این موضع قصد نداریم این سریال و سبک کاری منوچهر هادی را نقد کنیم اما از کنار دو مسئله نمی‌توانیم به آسانی در گذریم؛ نخست ادب و متانت و خونسردی منوچهر هادی در مواجهه با «سعید راد» که در نیمه دوم دهه هفتاد زندگی‌اش قرار دارد و به اندازه سن «هادی»

سابقه ی هنری دارد، دوم از رفتار عجیب و توجیحات نپذیرفتنی

«راد» که گویی چون دیده قافیه به تنگ آمده، با چهره ی مظلوم

ضمن عذرخواهی از مخاطب هم می‌خواهد سهم خود را بر عهده

نگیرد هم به گونه‌ای نشان دهد که می‌دانسته اما چون متعهد به

قرارداد کاری بوده باید سکوت می‌کرده!

■ **آقای راد! یادتان باشد شما بازیگر هستین نه مخاطب!**

سعید راد در گفت و گو با رادیو می‌گوید: «می‌خواستم بازی در سریال‌های خانگی را تجربه کنم.» و این خواسته به وسیله ی هادی و تیم سازنده ی سریال دل در اختیار او قرار می‌گیرد. او ادامه داد: «منی خواهم بگویم کاش نمی‌کردم چون دیر یا زود این اتفاق می‌افتد. اما این کار راضی‌کننده نبود.»

از بازیگری با سن و سال راد و تجربه ی کاری وی بعید است

هر چه نگاه کنید هیچ نکته مثبتی و آموزنده‌ای در این سریال پیدا نمی‌کنید، اما تا چشم کار می‌کند خیانت است و عشق‌های مثلی و انواع و اقسام آسیب‌های اجتماعی و بعد هم بدون شک با خودکشی یا بستری شدن شخصیت منفی داستان ماجرا فیصله پیدا خواهد کرد و آرشى که در قسمت اول نامزش رستا را گم کرده بود در قسمت چهلّم آن را پیدا خواهد کرد! سوال اینجاست چرا چنین سریال‌هایی مجوز می‌گیرند؟

روزهای اولی که این فیلم در شبکه سینمای خانگی پخش می‌شد به یاد داریم که لباس یکی از عروس‌هایی که مراسم عروسی‌اش را به هم زده بود آبی کرده بودند چون وزارت ارشاد گفته بود خوب نیست دو تا جشن عروسی در یک زمان به هم بخورد! جالب است که بین این همه باگ و صحنه‌های مسخره و آسیبی که خود سریال به بدنه جامعه وارد می‌کند، وزارت ارشاد یقه بهم خوردن عروسی را گرفته بود!

ایس فیلم با شخصیت پردازی‌های به شدت بد، موضوع فرزند خواندگی را به کلی زیر سوال برد و سبب شد تا خیلی‌ها امروز حتی به این موضوع فکر نکنند که کودکی را به فرزندى قبول کنند! سوال من از کارگردان محترم این است که دقیقا چه چیزی را می‌خواستید به نمایش بگذارید که چنین افتضاحی را بالا آوردید و این گونه شعور مردم را به بازی گرفتید؟

usef.poet@gmail.com

فرهنگی

سه‌شنبه اول مهر ۱۳۹۹ • شماره ۵۸۳۶

آفتاب

<b>یادداشت</b>
<b>عشق هرگز نمی‌میرد</b>
<div><div><span><span>●</span></span></div><div>علیرضا تازیوردی روزنامه‌نگار</div></div>

فیلم

«بنفشه آفریقای» دومین فیلم مونا

زندى حقیقی است که همانند فیلم اول

او «عصر جمعه» یک فیلم رالیستی است

با نگاهی واقع‌گرا به چالش‌های زن ایرانی

در یک جدال پرتنش میان احساسات و

عواطف او و ارزشهای اخلاقی و سنتهای

مرسوم جامعه است. «بنفشه آفریقای»

قصه جسورانه‌ای را انتخاب کرده

است، شکوه (فاطمه معتمدآریا) که با

همسرش رضا (سعید آقاخانی) زندگی

می‌کند، وقتی می‌فهمد بچه‌هایش، شوهر

سابق او فریدون (رضا بابک) را در وضعیت

بیماری در خانه سالمندان رها کرده‌اند،

تصمیم می‌گیرد در خانه‌اش از او نگهداری

کند. همزیستی به این شکل موضوع

شجاعانه‌ای است و ریسک بالایی را برای

تهیه‌کننده دارد که خوشبختانه در این

مورد بخت یار سازنده بوده و احتمالا با

تغییراتی در فیلمنامه مجوز دریافت کرده

است.

«بنفشه آفریقای» داستان برخاستن

و شعله ور شدن یک عشق قدیمی از

خاکستر سالی‌های گذشته و تقابل آن

با عشق تازه‌تری است که زندگی فعلی

شکوه را تشکیل می‌دهد. شکوه در

ابتدا با انگیزه‌ای خیرخواهانه فریدون

را به خانه‌اش می‌آورد اما با تعاملهایی

که به تدریج میانشان شکل می‌گیرد،

خطرات گذشته دوباره زنده می‌شود

و گویی درخت عشق آنها که به خواب

زمستانی رفته بود دوباره جوانه زده و

بیدار می‌شود. این عشق بازیافته در

فریدون شور دوباره‌ای برای زندگی

ایجاد می‌کند و باعث بهبود بیماری او

می‌شود.

به این ترتیب موقعیتی شکل می‌گیرد

که می‌توان آن را یک مثلث عشقی

نام گذاشت. البته مثلثی است در این

فیلم شکل می‌گیرد بسیار تابو شکن

و جسورانه است و با تعاریف سنتی از

غیرت و تعصب همخوانی ندارد. در حالت

عادی هیچ مردی حاضر به همزیستی با

رقیب عشق خود نیست و معمولا میان

رقیبان نزاع و درگیری شکل می‌گیرد اما

در اینجا مایه اتصال و تداوم این رابطه

پر از تضاد و تناقض عشق است که به

ارزشهای دیگر اجتماعی برتری می‌یابد.

شاید بتوان این فیلم را انعکاسی از مدرن

شدن جامعه ایران دانست که به تدریج

ارزشهای سنتی در آن تحول یافته و

تعاریف جدیدی پیدا کرده است.

تلاش شکوه برای برقراری تعادل و تقسیم

محبت میان دو مرد، مرد زندگی گذشته

و مرد زندگی فعلی‌اش بسیار دیدنی است.

او به شددت سعی می‌کند کار خود را

انسان دوستانه جلوه دهد اما نوعی در

برابر همسرش رضا شرمگین است که این

شرم را در سکناس اول فیلم و زمانی که

فریدون را به خانه می‌آورد، در سلامی که

به رضا می‌کند به زیبایی نمایش می‌دهد.

او تمام تلاشش را می‌کند تا فریدون به

زندگی برگردد، شاید شکوه به دلیل اینکه

فریدون را ترک کرده به عشق خودش را

در وضعیت فریدون مقصر می‌بیند و شاید

هم تمام اینها امیخته با احساس ترحم

است اما رفتارهای شکوه و نوع توجیهش

به فریدون و سعی در فراهم کردن آنچه

که فریدون دوست دارد نشان از چیزی

سوای انساندوستی و ترحم ندارد. این

اصلاح دیگر این مثلث، انگیزه‌ها و دلایل

خاص خود را برای این رابطه دارند.

فریدون احساس دوگانه‌ای در برابر شکوه

دارد و حس اینکه او را در جدایی و ترک

خود، گناهکار می‌داند اما هنوز عشق او

را در دلش زنده نگه داشته است و حتی

به قیمت مواجهه و تحمل رضا که به

دوستی شدن خیانت کرده، راضی به

ماندن در خانه اوست. رضا هم برای

اینکه با همسر دوست خود ازدواج کرده

احساس گناه می‌کند و این گناه را برای رضایت

می‌خواهد بخشی از این گناه را پاک کند.

این موقعیت با گذشتن زمان پرتنش‌تر

می‌شود، رضا که شاهد شکل‌گیری

صمیمیت میان شکوه و فریدون است

احساس خطر می‌کند و دچار تردید

می‌شود و در اینجاست که کار برای شکوه

بسیار سخت می‌شود. او از طرفی باید به

ندای قلب خود گوش کند و از طرف دیگر

با یاد عفت و پاکدامنی خود را در نگاه جامعه

حفظ کند و البته نباید به عشق رضا هم

خیانت کند. فیلم در ارائه این تصویر از

مبارزه دائمی شکوه و چالشهای او و در

ایجاد حس همدلی با او در بیننده موفق

است.

«بنفشه آفریقای» قصه نزاع دائمی میان

عشق و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی

است، قصه تردید، خیانت و گناه است.

قصه پشیمانی‌ها و تلاش برای جبران

خاطرات است و در نهایت زنده ماندن

عشق‌هاست. «بنفشه آفریقای» با بازیهای

خوب فاطمه معتمدآریا، رضا بابک و

سعید آقاخانی فیلمی بسیار زیبا و دیدنی

از روابط انسانی است که دیارهای هندی

مخاطب را به چالش می‌کشد و او را به تفکر

وا می‌دارد.

همیشه یک چیزی را گفتم آدم‌هایی که فکر می‌کنند کارهای بزرگ می‌کنند خودشان باید بزرگ بشوند و بزرگ فکر کنند؛ اگر نمی‌توانند بزرگ فکر کنند حتماً نمی‌توانند کارهای بزرگ انجام دهند.»

آقای راد منوچهر هادی هم سن دوران بازیگری شماست. چرا وقتی می‌دانید او بزرگ فکر می‌کند اما بزرگ نیست قبول می‌کنید به عنوان بازیگر در پروژه او حضور داشته باشید؟ رقم قرارداد در این انتخاب اشتباه بیشتر نقش نداشته تا اینکه بخواهید کاری را تجربه کنید و…؟

سعید راد همچون زمانی که به باشگاه پرسپولیس حمله کرد این بار علاوه بر حمله به کارگردان سرپال «دل» حرف‌هایی می‌زند که در جایگاه گفتن آن نیست: «فقط تعجب می‌کنم چرا تلویزیون با این مدیران لایق و بودجه‌های خوب، این چیزها را درست می‌کند که جذاب نیستند. مردم به طرف چیزهایی می‌روند که شاد و یکسری چیزهایی ببینند که زندگی را به قول امروز‌ها به سمت لاکچری‌بازی برود. در انتخاب بازیگران آنقدر اشتباه می‌کنند که چهره حامد پهداد و ساره بیات برای این نقش‌ها ساخته نشده‌اند. چون آنقدر افسرده، غمبار و سن بالا هستند.» او حتی به انتخاب بازیگر هم کار دارد، حامد پهداد سختگیر است، حسود است و…

سعید راد می‌توانست بدون این همه موضوع که ربطی به او ندارد خیلی ساده بگوید:«من این شناخت را دارم که بگویم اشتباه کردم و سعی می‌کنم دیگر این کار را نکنم. چون من هم که ۷۰ فیلم پشتم است، دارم به مخاطب توهین می‌کنم و این قشود نیست.»اما در یک مسئله باید با ایشان هم عقیده باشیم که اگر ایشان فکر می‌کند سرپال «دل» به مخاطب توهین کرده خود ایشان نیز در این توهین نقش داشته‌اند. پس سزاوار بود از بابت توهینی که به مخاطب شده عذرخواهی می‌کرد که توجیه نمی‌دانستم و بی‌مصلحت بودم و… این حرف‌های از کسی که کارنامه‌اش در حوالی ۵۰ سالگی است و خودش در محدوده ی ۸۰ سالگی چندان زیننده نیست این حرف را شاید «طلی سخنگو، لیلا زارع و حتی مهدی کوشکی» بتوانند بر زبان بیاورند اما از سعید راد قطعاً این موضوع نمی‌تواند پذیرفتنی باشد.

■ **سعید راد فقط کارگردان را تخریب نکرد!**

سعید راد برای یک عذرخواهی آن هم در کشاکش صدها انتقاد تند و تیز فقط منوچهر هادی را نواخت. او به همه تاخت از بیژن امکانیان و مریم سعادت گرفته تا حامد پهداد، ساره بیات، افسانه باگنان و حتی کوروش تپاهی، نسربین مقالو و…اگر مینا را همان گفته ی خود آقای راد بگذاریم این یادداشت می‌تواند نتیجه‌گیری خوبی نداشته باشد: «من همیشه یک چیزی را گفتم آدم‌هایی که فکر می‌کنند کارهای بزرگ می‌کنند خودشان باید بزرگ بشوند و بزرگ فکر کنند؛ اگر نمی‌توانند بزرگ فکر کنند حتماً نمی‌توانند کارهای بزرگ انجام دهند.»

مراوت‌های فعالیت در ژانر کمدی از نگاه پیمان عباسی

## دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

در زمره کارهای طنز و کمدی به

حساب آورد که موجب خندیدن مردم می‌شود. با این حساب می‌توان عنوان کرد که خنداندن مردم ایران کار سختی است هر چند که بعضی از همین مردم در واکنش به کوچکترین مسئله‌ای به خنده می‌افتند

● **دائمه** مخاطب ایرانی محدود شده‌است به این موضوعات که چند خانواده در یک ساختمان و با وجود

تضاد کنار هم زندگی می‌کنند و با داستان یک شخصیت خنگ که در جایگاه غلطی قرار می‌گیرد که دیگر ورطه ادیت‌کننده‌ای شده است

اگر خاطراتان باشد در بخشی از این گزارش بیان کردیم که مفهوم سوسمی از عبارت «خنداندن ایرانیان کار سختی است» هم وجود دارد. به جمله پیمان عباسی دقت کنید. او می‌گوید «دائمه مخاطب ایرانی محدود شده‌است» همین عبارت کوتاه نشان می‌دهد که کار کردن در حوزه طنز و کمدی برای فعالان این عرصه با موانع و مشکلاتی مواجه است که آنها را وادار می‌کند آنچه را که می‌توانند از هنر خود به مخاطب بروز دهند در خود نگه داشته و فقط بخشی از آن را پیشکش او کنند. این مفهوم کلی عبارت سانسور و ممیزی است که سالهاست هم در حوزه سینما و هم در حوزه رادیو و تلویزیون وجود دارد و شرایطی را برای فعالان این عرصه فراهم آورده که نتوانند آنطور که باید و شاید استعدادهای درون خود را به طور کامل شکوفا کنند. اگر از این زاویه به ماجرا بنگریم باید بپذیریم که خنداندن مردم ایران کار سختی است چرا که اساساً دست و پای کسانی که در این حوزه فعالیت می‌کنند نه به صورت صدر صد، اما در حد وسیعی بسته است، با این تفاسیر نمی‌توان از کسی که فعال عرصه کمدی و طنز است انتظار داشت که به صورت تمام و کمال بتواند مردم را به خنده وادار کند، این دلیل که او ابراز این کار را به صورت کامل در اختیار ندارد. به این مفهوم که دست و بالش برای انجام رفتارهای خنده دار باز نیست، بنابراین نمی‌تواند همه استعدادها و نبوغش را در خنده گرفتن از مردم به کار برد و شاید یکی از مهمترین دلایلی که موجب می‌شود یک فرد طنز و کاریز در حوزه کمدی که سمت ادا بازی و حتی لوگدی و کارهای مبتذل و سخیف گرایش پیدا کند همین باشد. او می‌خواهد با این رفتار جبران کمبودها و موانعی که دیگران برای او در کارهای کمدی و طنز ایجاد کرده‌اند، بنماید. رفتاری که هرچند ممکن است درباره بخشی از مردم جامعه جواب بدهد و آنها را بدون تفکر به خنده وادار اما قطعاً در دراز مدت برای فرد طنز و کمدین نتیجه مطلوب و دلچسبی نخواهد داشت.

● «پایتخت» و «نون خ» رجعت به جنس قدیمی است که استفاده از فرهنگ فولکلور قومیت‌هاست و شوخی با لهجه و گویش مردم آن منطقه که کار خطرناکی است، تازه اگر سمت مسخره کردن نرود. این نوع کمدی خواسته روز مدیران سازمان است

عباسی در این بخش از سخنانش به مسئله‌ای اشاره می‌کند که به

در تمام جوامع محسوب می‌شود،

اما موضوعات مختلفی که خنده را بر لب مردم می‌آورد بر اساس سنت‌ها، ادب، ورسوم و فرهنگ‌های هر سرزمینی شکل می‌گیرند و موجبات خندیدن مردم را فراهم می‌کنند. هرچند در این میان مسئله‌های در حوزه طنز وجود دارد که می‌توان آن را موضوعی جهلشمول دانست و بیان کرد که در هنگام ارائه آن فرقی نمی‌کند که

تو در شرق کره زمین زندگی کنی یا در غرب آن، اهل قطب شمال باشی یا در قطب جنوب زندگی کنی، در هر حال آن موضوع طنز، خنده را بر لبان تو جاری خواهد ساخت. آن موضوع جهلشمول هم زمانی رخ می‌دهد که قرار است کارگردان یا بازیگری رفتارهای انسانی که مختص به همه ماست را به صورت طنز و کمدی به نمایش بگذارد. این تقریباً همان چیزی ست که بزگرنی مانند چارلی چاپلین، لورل و هاردی، جری لوئیس در آثار تصویری شان پیشکش مخاطبان کرده‌اند. طبیعتی است که چنین طنزی تبحر و کاربلدی خاصی را می‌طلبد که از قِبل انجام آن تمام مردم دنیا به خنده بیفتند. اما اگر بخواهیم پاسخ پرستش‌هایی که در آغاز این بخش مطرح کردیم را بدینهم باید به جمله پیمان عباسی که آن برای بررسی در این بخش انتخاب کرده‌ایم بگردد. پیمان عباسی می‌گوید مردم ایران مردم بامزه هستند به این مفهوم که آنها خوب بلدند رفتارهای بامزه و خنده دار انجام دهند، رفتارهایی که باعث می‌شود دیگران را به خنده بیفتند. بنابراین در نگاه اول با توجه به سخن فعال طنز در این بخش می‌توانیم که مردم ایران بیش از آنکه به خنده نیاز داشته باشند به افرادی نیاز دارند که طرز خنداندن آنها را به خوبی بلد باشند و بتوانند در موقعیت‌های مختلف رفتارها و رفتارهایی داشته باشند که خنده را روی لب مردم ببخشاند. اگر از این بعد به قضیه نگاه کنیم در خواهیم یافت که اساساً خنداندن مردم ایران کار سختی است، چرا که باید بلد باشی و به قول معروف طنزازی و بامزگی در وجود تو نهاده‌ای شده باشد تا بتوانی مردم ایران را به خنده واداری، اگر نه ادا درآوردن و رفتارهای لوده آمیز که ممکن است برای برخی از افراد جذابیت داشته باشد و آنها را به خنده وادار، اساساً در زمره رفتارهای قرار نمی‌گیرد. عباسی در

این زمینه مثالی را هم بیان می‌کند. او معتقد است فضای مجازی پر است از آثار مردم، خصوصاً جوانانی که از یک موضوع بسیار عادی به بهترین شکل ممکن استفاده کرده و آن را به مسئله‌ای طنز و کمدی تبدیل می‌کنند. اثری که در هیچ کدامشان ردپایی از لوگدی و ادابازی وجود ندارد. این طنزها به این دلیل که از عمق مشکلات مردم جامعه برمی‌آید و یا موضوعی را بیان می‌کند که مردم کشور ایران آن را با پوست و گوشت و استخوانشان لمس می‌کنند از یک موضوع ترازیک و حتی بعضاً معمولی به موضوعی خنده دار و حتی قهقهه زاوری تبدیل شده‌اند. بدیهی است وقتی چنین موضوعی می‌تواند به این راحتی و البته با تبحر فراوان از مردم خنده بگیرد، دیگر مسائلی مانند ادابازی و لوگدی را نمی‌توان